حافظ شناسی: برای حافظ

شفیعی کدکنی، محمد رضا

فروغ فرخزاد سال شمار

سمانه تقی‏نژاد

1313:دی‏ماه،تولد تهران،شناسنامه‏ی شماری 678 بخش 5 تهران

پدر:«سرهنگ محمد فرخ‏زاده»،مادر:بانو«توران وزیری تبار»

1330:ازدواج با«پرویز شاپور»

1331:اسیر،چاپ نخست(مجموعه‏ی اشعار)

1332:تولد«کامیار»تنها فرزند فروغ

1333:طلاق...

1334:اسیر،چاپ دوم

1335:دیوار،چاپ نخست

1336:عصیان،چاپ نخست

1337:آشنایی با«ابراهیم گلستان»و شروع همکاری با«گلستان‏ فیلم»،سفر به انگلستان برای مطالعه و بررسی امور تشکیلاتی تهیه‏ی‏ فیلم،آغاز مونتاژ فیلم«یک آتشی».

اولین کوشش برای فیلمبرداری و سفر به خوزستان،مطالعه به کار تهیه‏ی فیل مستند و کمک به تهیه‏ی مقدمات ساختن چند فیلم.

1339،بازی و همکاری در تهیه‏ی فیلم«خواستگاری»برای‏ مؤسسه‏ی فیلم ملی کانادا.

1340:تهیه‏ی قسمت سوم فیلم«آب‏وگرما»کمک در تهیه‏ی‏ صدای فیلم«موج و مرجان و خارا»،توفیق فیلم«یک آتش».

سفر دوم به انگلستان برای مطالعه،در تهیه‏ی فیلم.

تهیه‏ی یک فیلم یک دقیقه‏یی برای صفحه‏ی«نیازمندی‏های‏ کیهان».

1341:بهار،سفر به تبریز برای مطالعه‏ی تهیه‏ی یک فیلم درباره‏ی‏ جذام.

تابستان،کمک به تهیه‏ی مقدمات و بازی در فیلم«دریا»که ناتمام‏ ماند.

پاییز:سفر 12 روزه به تبریز به همراه سه نفر و تهیه‏ی فیلم«خانه سیاه‏ است»و مونتاژ همان فیلم.

زمستان:نمایش فیلم«خانه سیاه است»؛تهیه‏ی یک فیلم مستند رنگی برای مؤسسه‏ی کیهان.

1342:بهار،نوشتن یک سناریو برای فیلمی که ساخته نشد.

پاییز:تمرین و بازی در نمایشنامه‏ی«شش شخصیت در جست‏وجوی‏ نویسنده»نوشته‏ی«لوئیجی پیراندللو»نویسنده‏ی ایتالیایی،چاپ سوم‏ اسیر.

زمستان:جایزه‏ی بزرگ بهترین فیلم مستند برای فیلم«خانه سیاه‏ است»،در«اوبرهاوزن»؛کتاب تولدی دیگر،چاپ نخست.

1343:بهار،کمک به اتمام فیلم«خشت‏وآئینه».

تابستان:سفر به آلمان،ایتالیا و فرانسه،برگزیده‏ی اشعار،چاپ‏ نخست.

1344:پاییز،«یونسکو»یک فیلم نیم ساعته از زندگی او تهیه کرد و نیز«برناردو برتولوچی»فیلمی یک ربع ساعته از او ساخت.

«پزارو»،پیشنهاد و قبول تهیه‏ی فیلم در سوئد و دریافت پیشنهاد برای‏ چاپ اشعار در آلمان،سوئد،انگلستان و فرانسه.

دوشنبه 24 بهمن،ساعت چهارنیم بعد از ظهر،تصادف اتومبیل و پایان‏ زندگی!

برای حافظ

مستی و هوشیاری و راهی و رهزنی‏ ابری و آفتابی و تاریک و روشنی‏ هرکس درون شعر تو،جویای خویش و تو آیینه‏دار خاطر هر مرد و هر زنی‏ در پایتخت سلسله‏ی شب که شهر ماست‏ همواره روح را به سوی روز،روزنی‏ نشناخت کس تو را و شگفتا که قرن‏هاست‏ حاضر میان انجمن و کوی و برزنی‏ این‏سان‏که در سرود تو خون و طراوات است‏ صد بیشه ارغوانی و صد باغ سوسنی‏ ای هرگز و همیشه و نزدیک و دیر و دور! در هرکجا و هیچ‏کجا،در چه مأمنی؟ در مسجدی و گوشه‏ی میخانه‏ات پناه‏ آلوده‏ی شرابی و پاکیزه دامنی‏ هر مصرعت عصاره‏ی اعصار و ای شگفت‏ کاینده را به آینگی صبح روشنی‏ نشگفت اگرکه سلسله‏ی عاشقان دهر امروز خامش‏اند و تو گرم سرودنی‏ آفاق از چراغ صدای تو روشن است‏ خاموشی‏ات مباد که فریاد میهنی